

«نقد و بررسی»

روشنفکران دینی

علی آرام

دستاورد «روشنفکران دینی»

«روشنفکر دینی» مقوله‌ی پرابهامی است که تاکنون مباحث گوناگونی را در جامعه دامن زده است. روشنفکرانی که هر کدام راه‌حل خاصی برای رسیدن به دموکراسی ارائه نموده‌اند، اما همگی در این موضوع اتحاد نظر دارند که دموکراسی بدون دین امکان‌پذیر نیست. ضمن اینکه ناچارند در دو جبهه مخالف بچنگند: «دینداران سنتی و لائیک‌های مطلق‌گرا». از یک سو سنت‌گرایانی که به دین تعبدی و تقلیدی اعتقاد دارند؛ همواره اینان را مورد اتهام و انحراف از اصول و سنن دینی قرار داده و گاه نیز تکفیر کرده‌اند. از سوی دیگر روشنفکران لائیک، آنان را مورد آماج حملات خود قرار می‌دهند و لجاجانه بر طبل ناسازگاری ذاتی دین با دموکراسی می‌کوبند و معتقدند این دو باهم جمع نمی‌شود. به گفته رندی، اکنون همه چی برعکس شده است، چون این روشنفکران دینی هستند که در اعتقاد خود قائل به تکثر و پلورالیسم دینی می‌باشند، اما بخش وسیعی از روشنفکران لائیک با برخوردی دگماتیک معتقدند؛ دین تنها یک مرجع روایت دارد و همان قرائت سنتی است؛ و به هیچ‌وجه قائل به تکثر نیست.

علاوه بر این روشنفکران دینی معتقدند: هیچ نوع مدرنیته‌ای خارج از سنت یک ملت پدید نخواهد آمد، برای همین وظیفه و مسئولیت خود را بیش از دیگران می‌دانند. وظیفه‌ای که باید از یک سو نقد سنت کنند و از طرف دیگر نقد مدرنیته. و شاید همین امر کمی کار آن‌ها را دشوار کرده است.

اما در باره دستاوردهای روشنفکران دینی - پس از انقلاب - بیش از هر چیز باید آن را به سه دوره مشخص و جدا از هم بررسی کرد، دوره‌هایی که هر کدام با ویژگی خود در همخوانی دین با دموکراسی و تلاش برای درک مفاهیمی چون: آزادی، عدالت، حقوق بشر، دموکراسی، علم، تکنولوژی و دیگر امور جامعه مدرن؛ دستاوردهای همراه داشته است.

دوره‌ی اول:

این دوره با استقرار جمهوری اسلامی و تشکیل دولت موقت شروع شد. روشنفکران دینی در این برهه معتقد بودند، می‌توان دموکراسی را از تعالیم اسلامی بیرون آورد و استخراج

کرد. به طور مشخص بازرگان؛ مفهوم «شورا» را که در قرآن آمده مجلس شورا و پارلمان برداشت می‌کرد و «بیعت» را معادل انتخابات در نظر می‌گرفت. به عبارتی آن‌ها در این دوره سعی نمودند، مفاهیم دمکراسی و مردم سالاری را از دین بیرون بکشند. پایان دوره اول با رویارویی میان سنت‌گرایان و ایدئولوژیگرایان (سی تیرو ۶۰) همراه است. پیکار و برخوردی که به خلع‌پید از آخرین سنگری که روشنفکران دینی پشت آن پناه گرفته بودند آغاز و با کنار گذاشتن تمامی آن‌ها ادامه پیدا کرد.

نتایج مایوس‌کننده عملکرد حکومت دینی از سوئی و خرافه‌بازی و سوءاستفاده‌های ابزاری از دین؛ باعث می‌شود روشنفکران دینی بخود بیایند، از این زمان است که ریزش روشنفکران دینی و دینداران آگاه از بدنه حکومت آغاز گردید. اما هنوز چند سالی زمان لازم است که اعتراض‌ها به صورت منسجم و منطقی به گوش برسد، برای همین در این سال‌ها اگر واگویی‌ای هم است به صورت نجوا و زمزمه‌های نارسا و ضعیف شنیده می‌شود.

دوره‌ی دوم

به علت شوکی که در این سال‌ها به جامعه وارد آمد، تا چند سال جریان روشنفکری دینی خیلی ضعیف شد. تنها در سال‌های ۶۴ و ۶۷ با افکار و اندیشه‌های جدیدی که سروش مطرح کرد در واقع مرحله دوم روشنفکر دینی آغاز شد.

در این سال‌ها گروهی از روشنفکران و دانشجویان، هفته‌ای یک بار و به همت مجله کیان دور هم گرد آمدند و اندیشه‌ها و اعتقادات گذشته خود و تصوراتشان از دین و باورهای دینی را در بوته نقد و داوری قرار دادند و در این میان نوشته‌های سروش و نظریه "قبض و بسط" که به حق می‌توان نام مانیفست جریان روشنفکری دینی را بر آن نهاد، نقشی مهمی در گذر از اسلام سیاسی و فقهی و ایدئولوژیک برای این روشنفکران بازی کرد. ضمن این که تلاش و کوشش کسانی چون: طباطبایی با مطرح نمودن موضوع مدرنیته و سنت، شبستری با تفسیر هرمنوتیکی مفاهیم دینی، کدیور با به چالش کشیدن قوانین جزایی اسلام، اشکوری با نقد گفتمان سنت و دمکراسی؛ آجاری با نقد «تقلید» در تشیع، حجابیان و گنجی با طرح جمهوری خواهی و گروه بسیاری از روشنفکران دیگر این راه آباد شد.

دوره‌ی سوم

دوره سوم را نمی‌توان به درستی از دوره دوم جدا کرد، اگر نگاهی به این دوره بیاندازیم، می‌بینیم که کاملاً ادامه‌ی دوره‌ی دوم است. اما شاید مانیفست جمهوری خواهی اکبر گنجی را نقطه عطفی در خط‌کشی میان روشنفکران هوادار دمکراسی و جدایی دین از حکومت با سنت‌گرایان هوادار حکومت دینی در نظر گرفت. در این دوره کار به جایی رسید که

عبدالکریم سروش آشکارا به انتقاد از عقاید پایه‌ای شیعه، یعنی بحث «ولایت» و «مهدویت» می‌پردازد و با اشاره به دو عقیده‌ی مهم شیعه؛ «ولایت» و «مهدویت»، تلویحا" این دو امر را مانع نوعی نگاه عمل‌گرا و سکولار به دولت و دو مانع مهم در راه تحقق دموکراسی در جامعه ایرانی می‌داند. و یوسفی اشکوری با صراحت می‌گوید:

«هیچ روشنفکر دینی امروز به حکومت مذهبی و فقهی اعتقاد ندارد. جدایی نهاد دین از دولت، امروز یک فکر اجتماعی روشنفکران مسلمان است. اگر کسانی از جمله خود بنده در گذشته مدافع آن بودیم امروز دیگر مدافع آن نیستیم. اگر یک زمانی هم حرف‌هایی زده‌اند، تلقی‌شان از حکومت دینی چیز دیگری بود.»

گرچه هنوز زود است از دست‌آورد تلاش و مبارزه روشنفکران سخن به میان آورده شود، اما همین کوشش‌های آن‌ها برای تلفیق سنت و مدرنیته، پیروزی کمی نیست.